

در شرایط و اوصاف قاضی از کتب فقها و قانون

قضاء در لغت چند معنی دارد و با اصطلاح اصولیها از الفاظی است که مشترك معنوی است یکی بمعنی اتمام است - فاذا قضیتم مناسکم یعنی اتمتتم و دیگری فراغت از امر است فوکره موسی ففضی علیه یعنی کشت او را و فارغ شد - و دیگری بمعنی امضاء است . آیه شریفه و قضینا الی بنی اسرائیل - یعنی امضینا و در اصطلاح فقهاء ولایت شرعیه است برای کسی که اهلیت فتوا داشته باشد و فصل خصومت نماید قضاوت و وظیفه خیلی سنگینی است که صاحب منصبان آن انبیاء و اولیاء بودند از آیات شریفه - یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی ۴ - و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ۳ - فان جاءک فاحکم بینهم او اعرض عنهم و در خبر از حضرت صادق است - اتقوا الحکومة فان الحکومة للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین و یگانه شرطی که از آیات شریفه و اخبار برای قضاوت مقرر است همانا عدالت است - و مقصود از این عدالت غیر از عدالتی است که در عبارت فقهاء از شرایط و اوصاف قاضی میباشد و عدالت بمعنی تساوی در امور است - و در عبارت فقهاء است - و یجب التسویه بین الخصمین فی الحکم - قاضی در جواب سلام و نشانیدن و نظر کردن و خوش روئی با اصحاب دعوی باید بتساوی رفتار نماید و فرقی مابین احدی نگذارد و حتی آنکه بین فقهاء محل خلاف است که آیا در میل قلبی باید تسویه باشد یا نه و بعضی قائل بتسویه در همین مورد هم هستند و اینکه مقرر داشته اند - و یکره ان یضیف احدا الخصمین و یکره ان یحضر فی ضیافة الخصوم از همین نظر است که مبادا میل قلبی بیکطرف پیدا بشود - و بنا بر مذکورات وجه تسمیه بعدلیه هم معلوم است باری قضاوت که منصب انبیاء بوده بعد از انبیاء منصب اوصیاء آنها بوده و حضرت علی در کوفه اوقاتی که خلافت با سایرین بود بقضاوت اشتغال داشته اند و در مسجد قضاوت میفرمودند و در سنگی منقور بود ان الله یامر بالعدل والاحسان و چون فیما بین فقهاء اختلاف است که آیا قضاوت در مسجد جایز است یا نه بهمین عمل حضرت علی قائلین بجواز در استاد نموده اند در متون فقه است - و فی الغیبه ینفذ قضاء الفقیه الجامع الشرایط الفتوی فمن عدل عنه الی قضاء الجور کان عاصیا و فقیه جامع الشرایط کی است و چه شرایطی برای قاضی مقرر بوده است .

۱ - عقل و بلوغ و رشد ۲ - ذکوریت ۳ - عدالت ۴ - ایمان ۵ - طهارت مولد

۶ - کتابت ۷ - بصر ۸ - نطق ۹ - اجتهاد در احکام

در عبارات فقهاء شرط اول بدین طریق معنون است - و **یشترط کمال العقل والبلوغ والرشد** از کلمه کمال استفاده میشود که باید قاضی اعقل و اکمل و عادل باشد - اما شرط بلوغ شاید تصور شود که ضرورتی نداشته و چگونه ممکن است کسی قبل از بلوغ بر تبه اجتهاد برسد - چون ممکن است کسی بواسطه حدت ذهن و عنایات ربانی قبل از سن هیجده سال تمام علوم را دانسته باشد و از هر حیث جامع باشد و مجتهد شده باشد ولی چون بسن بلوغ ورشد نرسیده صلاحیت قضاوت ندارد - چنانچه در کتاب قانون طب شیخ ابوعلی سینا دیده شده است که نوشته اند نسخ کتاب قانون را در سن سیزده سالگی نوشته و قبل از هجده سال جامع علوم معقول و منقول آن زمان بوده است - و بنا براین اگر کسی پیدا شود که قبل از سن هیجده سال لیسانسیه و یا دکتر در علم حقوق بشود با این شرط فقهاتی صلاحیت قضاوت ندارد.

۲ - ذکوریت - یعنی شرط است که قاضی مرد باشد پس اگر زنها یا شخص خنثی واجد شرایط قضاوت بوده باشند چون شرط ذکوریت است نمیشود قضاوت را بانان رجوع کرد - و در کتب استدلالی فقه نوشته اند **وخالف فيه بعض العامة** و از این عبارت معلوم میشود که بعضی از فقهاء عامه ذکوریت را شرط ندانسته اند - مثل آنکه در بعضی از کشورهای اروپا هم امر قضاوت به زنها رجوع میشود.

۳ - عدالت - در عبارات فقهاء عادل مقابل فاسق است و عادل کسی را میگویند که مبرا و منزله از گناهان کبیره بوده باشد و بر صغایر هم اصرار نرزد - پس اگر غیر از این شد و قاضی گنهکار گردید سلب صلاحیت قضاوت از او شده است.

۴ - ایمان - یعنی قاضی باید متدین بدین اسلام باشد - پس اگر کسی معتقد بدین اسلام نبود ولو آنکه تمام قوانین را بداند صلاحیت قضاوت ندارد - **وفی المثل** اگر در کشور ما یکنفر که اقلیت مذهبی دارد بشغل قضاوت گمارده شود این عمل جایز نیست و در صلاحیت چنین شخصی برای قضاوت اشکال است.

۵ - طهارت مولد در کتب فقهاء طهارت مولد را که متخذ از اخبار است معنی کرده اند که باید قاضی حلال زاده باشد و ولد الزنا نباشد، ولی ظاهراً معنای بیشتری منظور از اخبار است که رعایت خانوادگی باشد چنانچه فردوسی میگوید:

ز نا پاک زاده مدارید امید که زنگی بشستن نگردد سفید

۶ - کتابت - یعنی اگر کسی تمام شرایط را داشت ولی نمیتوانست بنویسد و یا آنکه سابقاً قدرت کتابت داشته و بعد بعللی آن قدرت سلب بشود صلاحیت ندارد و یا سلب صلاحیت شده است.

۷ - بصر یعنی اگر کسی اهلیت فتوا دارد و لکن کور است و یا آنکه بینا بوده و کور شده است صلاحیت قضاوت ندارد و اما اگر قاضی کر باشد دیده نشده است که قول بر سلب صلاحیت باشد - و در کور هم باز قول بر صلاحیت است - و استناد کرده اند که شعیب پیغمبر کور بوده است.

در شرایط و اوصاف قاضی از کتب فقها و قانون

۸ - نطق - یعنی اگر قاضی لال بود و بالال شد و لو تمام معلومات و شرایط دیگر را داشته باشد صلاحیت قضاوت را ندارد.

۹ - اجتهاد در احکام - شرط اجتهاد آنست که علم نحو و کلام و لغت و فقه و اصول و تفسیر آیات شریفه قرآن آنچه که راجع باحکام است و علم اخبار از متواتر صحیح و موثق و ضعیف و غیره همه را باید بداند - در کتب فقهیه است - و یشرط فی ذالک کله ان تكون له قوة يمكن من رد الفرع الى الاصل - پس در ازمنه قبل استنباط شخصی و تطبیق جزئیات موضوع را با کلیات میبایست قاضی قادر باشد و اما اینکه فعلاً مقرر است که قاضی نمیتواند بروح و مفاد قوانین رأی بدهد اما معارض با آن حق و شرط است و باین اصل از تطبیق با آن اصل نداشته و ندارد موضوع قابل بحث و تدقیق است.

قاضی تحکیم

در زمان پیغمبر اسلام ص قضاوت تحکیم که همین حکمیت و داوری باشد معمول بوده است و روایت از حضرت نبوی دارد قال صلی الله علیه و آله و سلم من حکم بین اثنين قراضیا به فلم يعدل فعليه لعنة الله - و آیا همان شرائطی که در قاضی منصوب است در قاضی تحکیم نیز مقرر است در مسالک شهید دعوی اجماع مینماید که فرقی نیست و همه شرائطی که برای قاضی منصوب است برای قاضی تحکیم نیز مقرر است و مینویسد اعلم ان الاتفاق واقع علی ان قاضی التحکیم یشرط فی القاضی المنصوب ما یشرط فيه من الشرائط اللتی من جملتها کونه مجتهداً ولی حق آنست که قاضی تحکیم ضرورتی ندارد که بمرتبه اجتهاد باشد و دعوی اجماع شهید صاحب سالک هم چون اجماع محصل نیست و اجماع منقول است خلی وارد نمیسازد.

از وظائف قاضی که در کتابهای فقه است و آداب و سنن محسوب است من جمله مفاتیح فیض کاشانی که عبارات زیر از آن کتاب است.

ويستحب للقاضي ان ينزل في وسط البلد وان يجلس في موضع بارز وان ياخذ مافي يد الحاكم المعزول من حج الناس و وقایعهم لیعلم تفاصيل احوال الناس و یسئل عن اهل السجون و من موجب حبسهم لمن لم یثبت لعلیه موجب اطلاقه ثم یسئل من الاوصیاء علی الایتام و المجانین - ثم ینظر فی الامناء الحافظین لاموال الناس و المحجور علیهم ثم ینظر فی الضوال فیبغی ایخشی تلفه و ینبغی ان یشاور العلماء و یشهدهم حکمه فان اخطاء بنهوه و ینبغی ان یجمع قضا یا کل اسبوع و وقایعه و حججه و یکتب علیها تاریخها من شهر کذا و سنة فسنه کذا و یوم فیوم کذا لیكون اسهل علیه و علی من بعده من الحکام فی استخراج المطلب منها وقت الحاجة و اذا اخذ کتاباً و جب ان یکون بالغاً عاقلاً مسلماً بصیر الیوم من انحذاعه و ان یجلس الکاتب بین یدیه للاملاء و ان کان جید الخط کان حسناً

ویکره ان یضیف احد الخصمین وان یحضر ضیافة الخصوم ویستحب ترغیبهما فی الصلح - وفی جواز نصب قاضیین فی البلد الواحد من جهة واحدة قولان - واذ اخص احدهما لطرف کالدما والآخر لطرف آخر کالاهل اموال جاز الخ - از مجموع آیات و اخبار که در واجبات و مستحبات ذکر گردیده و عبارة اخرای اصول دادرسی و آئین نامه آنست نتیجه میگیریم که همه مراتب معمول بقضاوت امروزی از فقه اسلامی و اخبار ائمه اثنی عشر اتخاذ گردیده و تنها قانون مدنی نیست که اشهر اقوال فقهاء بصورت ماده در آمده است.

شرایط قضاوت در قانون

در تشکیلات عدلیه ماده ۱۴۷ قدیم مقرر میدارد رؤساء و اعضاء محاکم و صاحب منصبان و مستخدمین عدلیه باید دارای شرایط و اوصاف ذیل باشند :

اولاً تابعیت ایران

ثانیاً دین اسلام

ثالثاً سن که باید کمتر از آنچه ذیلاً تعیین شده است نباشد

۱ - برای اعضاء و وکلای عمومی محکمه ابتدائی و مستنطق درجه دوم و دتر دارهای محاکم و اشخاصی که در یک مقام با اشخاص مذکور هستند ۲۰ سال

۲ - برای مدعی العموم بدایت و اعضای و وکلای عمومی محکمه استیناف و اشخاصی که در یک مقام یا آنها هستند ۳۰ سال

۳ - برای رؤساء و محاکم ابتدائی و مدعی العموم استیناف و اعضای تمیز و اشخاصی که در مقام با آنها مساوی هستند ۳۵ سال

۴ - برای رؤساء محاکم استیناف و مدعی العموم تمیز و رؤساء تمیز ۴۰ سال

اتصاف قاضی از قرآن کریم و اخبار و لسان ادباء و شعراء

درسوره مائده در وصف قضاة بنی اسرائیل - سماعون للكذب اکلون للسحت

حدیث نبوی در مسالك القضاة ثلثه - واحد فی الجنة - واثان فی النار

الذی فی الجنة رجل عرف الحق ففضی - واللذان فی النار رجل عرف الحق

فجاز فی الحكم - ورجل قضی الناس علی جهل - ودر جای دیگر است الاوانهم

یلعبون بالنرد و الشطرنج

شیخ سعدی در گلستان و بوستانش در چند جا نسبت به قاضی جملاتی گفته و حملاتی

نموده است در کتاب گلستان یکی موضوع قاضی همداست که با نعل بند پستی سرخوش

و نعل دلش در آتش بود الی آخره - و در جای دیگر همین گلستان گوید :

همه کس را دندان بترشی کند شود مگر قاضی را که بشیرینی

در شرایط و اوصاف قاضی از کتب فقهها و قانون

و در بوستان گوید باب تواضع

قپهی کهن جامه‌ای نیک دست
نگه کرد قاضی بر او تیز تیز
ندانی که برتر مقام تو نیست
چه آتش بر آورد بیچاره دود
قپهان طریق جلد ساختند
کهن جامه اندر صف آخرین
سر از کوی صورت بمعنی کشید
دلائل قوی باید و معنوی

بر ایوان قاضی به صف بر نشست
معرف گرفت آستینش که خیز
فروتر نشین یا برو یا پایست
فروتر نشست از مقامی که بود
لم و لا نسلم پیرداختند
بغرش درآمد چه شیر عرین
قلم بر سر حرف و دعوی کشید
نه رگهای گردن بحت قوی

قآنی - در هزل و مطایبه گوید و چون افراط کرده است دو بیت از او بیشتر

ذکر نمیشود

بدان رسیده که قاضیچه بر جهد از جای
حدیث کودک و ترکان و قاضی افسانه است
چه خسروان ستمکار سر نهد بسریر
که تا بخواب رود نقش نابکار شریر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی